

این کتاب در سایت

: ترسناک معمایی

بباید ترسیداید دنیای

باید ترسیددنیایی این همه نامردی

نیست

تنهاییست

خسته نباشید

کوله پشتیم

کلاس بعدیمون

بریم بچه ها

یه چیزی بخوریم شونه ی اریا : بریم دیگه چیکار داری میکنی؟؟

باشه : سامی نیومده؟؟؟

دیشب عروسی خواهرش کلاس نمیدانم که پیداش بشه

راستی نکرد؟؟؟

عروسی کرج ترسید بیفتیم

دیگه هی میخواد اینجا بزنه تایی رفتیم بوفه ی

جلوی بوفه یسری میز صندلی چیده به اریا : اینجا میشه بشین یکی میزها یه چیزی بگیرم

باشه نزدیک ترین میز نسکافه کیک شکلاتی دیشب \_

نتونسته همون صداهای شنیدم شاید این نسکافه بتونه نگه

سینی کیک نسکافه میزمون دیدن سامی که کنار اریا نشسته لبخندی : به به سامی دیشب

...

سینی روی میز : سامی کیکو نسکافه دیگه؟؟؟

مرسی بوفه واسه سامی هم کیک نسکافه بگیرم \_

پیش بچه ها . بودیم که اریا : بچه ها به یه برنامه تفریحی بریزیم؟؟

سامی : تفریحی؟؟؟

بریم ... خیلی این سنگین واسه تعطیلات بین جدید بریم \_

که ساکت : کجا بریم؟؟؟

سامی : بریم هم هواش خوبه هم این خلوته

ایول سامی ... اروین هم میای دیگه؟؟؟ \_

یکم فکر کردم هم خیلی وقته به تفریح اساسی نکردم بهتره یکم کنم : اریا پیام باید شرکت مرخصی بگیرم

مرخصی میدن؟؟؟ \_

میخواستم مرخصیامو واسه که ولی باید واسه شبانه \_

سامی : اروین

سامی اریا به بابای دارید آگه یه کار حسابی پیدا نکنم نمیتونم زندگیمو \_

اریا : مگه همین شرکتی که هستی چه مشکلی هست؟؟؟

این شرکت کار میکنم به معمولیم که \_

قبلی کار میکنم زایمان باید کار

سامی : داری میخونی بهترین تهران ... به کار پیدا نمیکنی؟

..... نمیدونم \_

یکی دغدغه های فکریم کار که آگه نباشه هیچ درامدی

اریا : اروین..هیچ ... هیچ نگفتی چیسندن

: .. سوالاتی بقیه کردم

... 15 سالگی به همون موقعی که کردم یادمه

خانومی که میگفت گذاشته رفته

سامی : چی؟؟؟

شونه :سامی سوالاتی میپر سیا چمیدونم

دیگه کم کم کلاس بعدیمون میشد واسه اینکه زیر سوالاتی

: پاشید پاشید کلاسمون میشه دیر

میدونستن واسه اینکه ادامه پیدا نکنه این سامی : بشین هنوز دقه

به میز اریا : میگم بریم یه اینکه بریم شهرای

: اینطوری بیشترم میگذره

سامی : که هتل پیدا نمیشه

اریا : پیدا میشه بشید بریم کلاس

سه تایی شدیمو افتادیم دانشکده

داشتیم سه تایی میرفتیم کلاس که راهروی دانشکده دیدیم سامی : یه دقه کن بریم کلاس بیا تاخیر میخوریم

خندیدو : نه که به تاخیر نخوردین

اریا : تاخیر چیه باشه

سه خندیدیم که : وقتی تاخیر پایانیتون کم میفهمید

اریا : همون های خوبه نتیجه تاخیر نکردن که یه میاره رابطه ی مستقیم

ببین چه اثباتی کردم خندیدیمو سه تایی شدیم

سامی به بچه ها : بچه ها نیومده کلاس کنسله

صدای جیغ هورا که میومد همه میگفتن ایول سامی باشی

دیگه بچه ها هاشونو میریختن کیفاشون که کلاس دیدن مهمه ی کلاس : چه

... سامی : هرچی بهشون میگم ساکت وایسادید نمیکنن که

این کل کلاس میخواستن کله ی سامی بکنن دیگه کم کم کرد به شنبه  
میشد

\*\*\*

کتابمو تاکسی پیاده رسیدم شرکت کردن کرایه

شرکت همه مدیر دیدم کردموا : آقای محمدی

اروین خوبی \_

به \_

راستی اروین به فکر کار کاشانی دیگه میشن یک \_

ماه ماهم زایمان نمایان ولی برمیگردن سرکار باید بری

چیزی که همیشه شنیدنش میترسیدم به : بله

ناراحتی میز کارم سیستمو کردموا کردم

به کار کردن این سه باید اضافه کاریم وایسم اگه کار پیدا نکردم

کم نیارم سه بکوب کار کردم برای ناهار چیزی نیارده نمیخواستم کیفم کبک میوه  
...همونا میخورم

حالی که کیکمو میخوردم کتابم کردم صفحه ی دیگه .

دیگه نیست بیدار بقیشم میخونم ناهار کتابم

دیگه نزدیک به کور دقیقه دیگه کار همه سیستمو کردموا وسایلمو کردم

خونه مسیر توی فکر کار جدید اینده مشکلات مالی که نفهمیدم کی رسیدم خونه کردموا خونه که صدای  
موبایلم

بله؟ \_

اروین \_

خمیر بازی اریا \_

کوفت \_

اریا ازین که بهش بگیم خمیر بازی ماهم اذیتش میکردیم

ببینم شدی؟ \_

عمته \_

— که عمه داشته

— خيله

— ببينم کارت چي

— نفله شدي؟ دهننت

— نه ننگه کردن ميشه

— کم خوردي؟

— 20 صفحه

— چيبي؟

— بيچ بيچي

— 20 يه کتاب 300 صفة اي بشه؟

—

— 20 صفة

— خنديمو :

ميشي

— ميدونم

— ميخواستي ببيني صفة فکر کردي بيکارم صدای

— خفه يه پيدا کردم عاليه

— کردم :

— خلوته . ميگن ادمای خوبی هستن هيجان انگيزم هست هتلم نميديم

— ديگه چي؟

— ميگن زياده بريم روی کم کنيم برگرديم

— بريم گلوله بزنيمشون؟ حرفايي ميزنيا

— ساکت ميگن ميخوام بکيشونو باهاش کنم

— ادمه

— معلومه نيس وقتيم بگي ميشه

— خنديمو : به جای ببينم به سامی گفتي؟

— موافقه راستي ماشين سامی

— اريا سه هفته داريم

— باشه ميشن

— ديگه

خداحافظی اریا کردمو زیر  
 بیست صفه ی باقی یکم درسای سبک بعدیمو خوابیدم  
 خستگیمو کنم کردم

\*\*\*\*

ها همین طوری میگذشتنو میدادم بازیای اریا سامی هیچ چیز به نمبومد  
 آخرین میدادیمو هفته جدید تعطیل بودیم آقای محمدی مرخصی که خوشبختانه کرد  
 کردن وسایلی میفتادیم بریم به  
 نزدیکای نمبیرد همش فکر اینو میکردم که به کنم یا توی قدیمیا که  
 اونجاها بینم زندگی هیجان معنی ولی این مشغله که نمیتونستم یکم هیجان تجربه کنم دیگه کم  
 صدای کن گویشم اینکه نگاهی به صفحه گوشی صدای رگه ای که به  
 !!اینجوری

\_بعله؟؟\_

!! خطی شک :ببخشید

!! کن که :سامی

!!وای اگه بتونی چه ترسناک !! باید کنم\_

کوفت میشه کنی بهم زنگیدی؟؟\_

وایی اروین الزایمر گرفتی؟؟وایی\_

:سامیییی

سامی بابازنگیدم آریا داریم میایم بریم شی\_

پیشونیمو : پاک یادم رفته بود،اوکی

-

کنار سرویسو میگر فتم ولی سامی گفته  
 ! باید بیخیال

کمدلباسا یه پیرهن سفید پوشیدم استیناشو لی ابی یخیم هم پوشیدمو موهام هم یکمی

گوشی بسته سیگارو فندک که دیشب کرده صبحی یکمی به کلم  
 کدوم مسیر میاد

همون مسیری که میدونستم سامی میاد کردم به زدن،پاکت سیگارو ی  
 سیگارو بیرون،همین جوری که میکشیدم روی  
 میزدم ... فکر ..به فکر گذشته ی

چه زندگیم هست ... همین فکرا که صدای یه ماشین فکر بیرون اومدم،سامی سوتی  
 جیگرتو :wow !

!!اریا کلتشو : که چلی

ماشینو

ماشین ماشکی سامی ماشکی سامی هم هیجان :پیش به سوی

!!!!!!

رفته بودیم که یهو اریا : اروین میدونی بمونیم؟

معلومه 14 دیگه\_

واسه 14 این همه اوردی؟\_

یه چمدونه دیگه\_

یه کوله پشتی کوچیک \_

.. هم.... واای پیشونیم\_

سامی زیر : چیه گذاشتی؟؟

اریا : اروین کل زندگیت تاپتهو گذاشتی؟

میومد این سامی به گوری یهویی یادم \_

اوووی تقصیر \_

که نباشه این سه باقی هم میشم باید بدید\_

سامی جلوی خونه کرد پله ها خیلی زیاد

این صدقه اینم : خونه ی 40 متری طبقه ی به قدیمی شهر همین که نشین خیلی  
خدایامرز به طبقه ی همکف رسیدم به سامی : بشه کیف  
ماشین

سامی افتادیم

سه ای بودیم که رسیدیم به یکی شهرای

تقریبا 11 سامی اینو پرسید راهشو تونستیم پیدا کنیم به ی اصلی رسیدیم  
ی فرعی که نمیدونستیم کدومش باید بریم به اقای سامی شیشه کشید پایینو : ببخشید

اقاها لهجه ی شیرین شمالیش : بفرمایید

ببخشید این به یه هست کدوم باید بریم؟\_

این روستایی که میگید خیلی قدیمیه باید مسیر خاکی برید\_

کجاس؟\_

یه مسیری : اینجا برید مستقیم اینکه به یه راهی میرسید راهی برید

خیلی \_

مسیر خاکی به مسیر خاکی باریک درختای به همه  
همینم تاریک خورشید به جاهایی

هیچ صدایی نمیومد تنها چیزی که میشد شنید صدای ها جای ترسناکی هوا

صدای زیر لاستیکای ماشین شنیده میشدن که خاکی همش ماثین میخورد به سامی : شیشه یخ کردیم

سامی که ترسیده شیشه چیزی یک رفتیم رسیدیم به همون راهی گفته ی پیچید  
باریک یه ینی آگه یکم میرفت هممون میفتادیم تکون میداد صدای ی  
به صدای ها اضافه دیدیم سامی بیشتر کرد دیدن یه که یه کرد  
شیشه پایینو : ببخشید

زنه دید ولی یه لحظه چشمای طوسی کردو سریع دویدتا یه مسیری دیدمش ولی یهو غیب  
کردم دید ترسید سامی : زنیکه کر

اریا : بیخیال

که رفتیم به یه بچه رسیدیم یه سامی کرد بیرونو :  
بله :

اینجا هتلی خونه ای چیزی هست؟ \_

اینجا یه روستای قدیمیه هفت که تاریک میشه همه ی اهالی میخوان چیزی نمیتونین پیدا کنید \_

جایی هم نیست واسه \_

اهالی اینجا زیاد کسبو نمیدن روستای دیگه میام اینجا \_

روستای چجوریه کجاس؟؟ \_

ولی هم هم شبیه نیست هم هتل هم شهر اصلی بهش میگن \_  
باشه مرسی \_

12 همه شکما به اریا ساندویچایی که کرده  
بهمون

هرکدوممون داشتیم ساندویچ میزدیم

دیگه کم کم هوا به هنوز جایی واسه پیدا نکرده بودیم

اریا : بچه یا بیاید اینجا بریم یا اینکه بزنین اهالی اینجا کسبو نمیدن خونه هاشون

سامی هم ایا بودیم سامی : بریم به جای پیدا کنیم بزنین

کلی یه زمین پیدا کردن بودیم که یه پیر مردی بهمون نزدیک میشد یه  
بچه ی 15 ساله هم همراهش

نزدیک کار کشیدیمو برگشتیم هممون دادیم به تکون : اینجا سرمای  
زیاد نمیارید

سامی : آوردیم خیلی اتیش میکنیم

ها ها چیکار میکنید؟ میکشید \_

یه چیزی خیلی عجیب پیر اهالی اینجاس ولی لهجه ی شمالی پیری که همراهش :  
کارا کنم بیای؟

پیر هم تکون : میگی چیکار کنیم؟

بهتون میدم هر که بخواید میتونید بمونید خونه ی \_

این اریا : که رضای به نمیدید نه؟؟؟

پیر مرموزی : میدید این زمین های زراعی اسپید دیدن اینه که به احتیاج واسه همین این پیشنهاد بهتون

هممون کردیم بریم خونه ی پیر دقیقه رسیدیم به به جای  
به کلبه ی چوبی جلوی کلبه به نفتی همش تگون میخورد پیر پیاده شید رسیدیم

هممون پیاده شدیم بیاید خیلی عجیب میزد ولی نگاهش به فکر کنم اهالی این دیدن  
زنه هم بهم میگرد بیخیال فکر کردن افتادیم پیر

کلبه شدیم هوای کلبه که هیچ کس باشه به پیر : اینجا زندگی میکنید؟

خونه ی اینجاس \_

ولی عجیب که خونه اینکه کم ولی روی همه به خاک نشسته به به رسیدیم چوبی یکم  
پوسیده کرد : این تنها خالی اینجاس میتونید اینجا بمونید

به تقریبا 15 متری به کف پهن به بخاری نفتی کوچیک گوشه ی که ولی همه عجیب  
این که هیچ ای

ای نداشتیم سامی : اینجا شبی میکنید؟

باهم میایم میتونید برید وسایلاتونو بیارید این خونه بچه زندگی میکنه سعی کنید زیاد به جاهای دیگه سرک نکشید \_  
طبقه ی اریا رفتیم ماشین وسایلامونو بیاریم سامی هم بخاری میگرد اینکه همه چیز سامی  
: بچه ها بیاید بخوابیم هممون خسته ایم

هر سه تایی پهن کردیمو خوابیدیم کف همون

به خونه ی تاریک تاریک که به انداخته این میمونه انگاری که ...به سختی میتونم چیزی ببینم ...  
ولی صدای میاد که نمیتونم چیزی یکی کمی میکنه

... اینجا نیست \_

... برمیگردونم اینور میکنم ولی هیچی نمی بینم

کی هستی؟؟ \_ .

-

به میشه چه وحشتناکی ...نگاهی به سامی آریا میدازم فک کنم اگه هم بیفته بیدار  
نمیشن...بیخیال کردن به سامی آریا میشم ... میشم سیگارو موبایلمو بر میدارم به میرم میکنم شیدا به سیگارو  
کمی نیاز ... که بیرون میام هوای خیلی ی موبایل میکنم چیزی ببینم جنگلای  
روزاخیلی قشنگه ولی وحشتناکه ... صدای ی میاد ... به میکنم سیگارمو بافندک میکنم .... پک  
.... محکمی سیگارم میگردم ... میکنم یکی پشتمه تعقیب میکنه باری به میکنم ولی کسی نمیبینم

صدای میاد اینورا به ... به رودحرکت میکنم همیشه بچی ... موبایل به  
میگیرم ویه تکه هست روی میشینم....معرکه چنین هوایی

.... عمیق میکنم .... موبایلم به میگیرم ...به چشمای میکنه نمیتونم ...

میشه موهای خیلی همینطور... بهم نزدیک نزدیک میشه ...آروین بسه آفرین خدایا  
بهم به سختی میشم توانی که سعی به دویدن میکنم کمی میشم



به همون خونه روستایی که بچه ها خوابیده میدوم، از صداهاى عجيب غریبی میاد ولی کو که  
بیبنم! نزدیکای خونه روستاییم که صدای جیغ ماندی میاد، با ترسی که وجودمه  
!!! برمیگردمو به میندازم! به میشه غیش میزنه

چیزی کداشتم میگردم ذهنمو کرده ایشیه ادمیزاد که !! به جورایی زیادی ترسناک  
!!! کردمو چیزی که دیدم به کل هنگ کردم

سریع کردم

!!! اریا!!!... اریا!!!... سامی اینو کن\_

!!! و به اینکه به دیوار روبه روی خشکشون

!!!! اروی دیوار نوشته : اینجا برید میکشنتون

سامی: !کیا میخوان بکشن؟

!! تصمیم ماجرای ترسناکیو که کرده به

!! اریا: که فک میکنم

!! سامی: بابا، آگه که دیگه نیازی به این که اروینو کنه!! کافی به وردی دستی چیزی به فانی بفرسته

!! اروین: آگه.. آگه قصدشکستن چی؟

! اریا: به پیغامو گذاشته؟

.... نمیدو\_

!!!! سامی: بچه ها کردین خبری پیر نیست

!! اریا بهش : کله پوک نکنه نصفه شبی میخوای بیاد اینجا بندری برقصه هی کنه

!! سامی: میگیا، ولی به چیزی، بیاین بریماز پرسیم اینجا چه خبره، شاید کار اصن، یا گه همراهش

اروین: دیونه اخه این پیرمرده بز نیم که چی بگیم به بههمچین چیزیم دیوارتون  
!!!!

سامی به کوچیک به پیشونیش : کنید برگردیم

سامی .... که میترسی\_

نگاهی به اریا کردم میگفت که نمیترسیدیم سه هیجان بودیم بیخیال به خوابیدم کشیدم  
بهم میگردن که عادی : چیه؟؟؟ بگیرید بخوابید دیگه یا میمیریم یا میمونیم نکنه تصمیم دارید  
نصفه شبی برگردید تهران؟؟؟ جریان نیارمول کن نیستم

سامی دستی به کشیدو : چشمای عین گریه ها زدی به میگی عین فیلم سینمایی نوشته ی روی  
دیوارم کنم

نخیر

اریا که ساکت : اروین خوابید سامی همچنانن وایساده که : آگه خاکسپاری  
زرشک بدید

اریا خندیدو : باشه بمیر میدیم زرشک بدیم بهشون ژله بستنی میدیم

هر سه تاییمون خندیدیمو دیگه کسی چیزی



... تیز کردم  
 ... تیز کردم

!! آرویین ..... اینجا.....  
 میدونن کی هسی آروییننن \_

اصداها په جورایی زمزمه میشدن، ی صدای ولی حالتی اهنگیین

چی !!!! مگه کیممم؟

ربطی به این

. همین فکرا ک کردم دیگه نمیوزه! سریع کردم به خیره

هیچ خبری نبود، هییییی روستایی اینجا هه

همون خونه چکو بیدار کردم، اونام دیدن غیب نوشته دیوار کردنو بیشتر پیرمرده  
 خونه کرده ! هیچ کسی خونه هیچ اساسیم طبقه ! صورتی ک پیرمرد میگفت اینجا زندگی  
 !!!! میکنه

! که این شک بچه ها برای پیرمرده به این قضایای عجیب بیشتر کرد

! حسابی فکر بودیمو سکوت رفتیم خونه همون پیرزنه

!... باید یه فکر اساسی کنیم، باید بفهمیم اینجا چشونه این روستای عجیب

کوچیکی نشستیم. پیرزنه پنیر شیر محلی میخوردنو

کنجکاوای میکردم، ی حیاط ک ی باغچه کوچیک ی خونه ک خشتی دیوارای خونه  
 . هم ک بیرون گلی نشسته بودیم

لیوان شیرو ی کشیدم به هم ک دیگه رداشته کردم : بریم؟

اربا: اهوم، بریم

! دیگه کم میکنیم، میش ی لحظه بیاید؟ \_

... سامی کرد که میرن بیرون، منم معنی تکون پیرزنه :

هیچی به هیچی!! عجیب، بیخیال یکمی جیم سینی، برگشتمو که  
 ...! کردم یه چیزی کنارم حرکت کرد

!! به کج کردم که دیدم یه هعجیب شاخه درختچه نشسته انگاری به

!! چیز عجیب پرهاش

پرهاش مشکلی سینش بالهاس طلایی انتهای هم یه عجیبی

روی هم سیخ ی جورایی عجیبی بود، شبیه هیچکدم هایی که دیدم !  
 کنجکاوانه ای که یهو نوک حرکت کردو ی صدای جینگ داری

: اروین گوشندادی! اروین هنوز دیر کاری اینجا... آگه بمونی رازیو میفهمی ک  
 .... زندگیتو میندازه..... اروی

بهبه بهش میکردم ک یهو یه گربه سیاه مشکلی چشمایی ک به پرید

پرنده جینگ میزدو گربه هم میفرید، صداش این ک ی میکشه، پریدم گربه لگدی بهش ک  
 دیوار ....) نمیدونم این همه پیرزنه نیومده خونه!!! جایی ک کردم ولی  
 !!!!! اروی خاکا یکمی ریخته ! به جایی ک گربه هم کردم ولی

!!! غیب رفته توی زمین! زیر \* ی که دیدم اتاقک محکم بسته

دیگه اینا کار ی ماورایی!!شک

سامی:اروین،بیا دیگه دادی

.... بریم اینجا تعریف کنم

سامی سوالی کرد که تکونی ک یعنی بریمو

. هم خونه بیرون اومدیمو رفتیم اریا که به یه تکیه

اریا: اروین داشتی کوه میکندی دیر کردی؟

ایه سری عجیب میده\_

سامی:اینجا که جای نیس بیاین بریم همون خونه قدیمی... هم قضیه پیرمرده بیاریم هم اروین چیزایی ک میخواد بهمون بگه هوم؟

-

اریا: بریم

سه تایی افتادیم خونه،بین بودیم ک صدای رودخونه شنیدم،یادم بچه ها ی بریم. خونه برسیم فکرم اتفاقاتی ک ماجراهای خونه پیرمرده کنار رودخونه،و ...!!

به خونه که رسیدیم رفتیم

. کوچیک خونه وایستادیمو پیرمرده زدیم،اولی خبری

داشتیم میرفتیم که صدای جیغ هر سه ایستادیم،سامی که ترسیده به :این صدای چی

!...اریا:نمیدونم

بچه ها بیخال این صداها شنید بیاید بریم \_

سامی: ....بریم

جالبیش اینجا که وقتی باهم میزدیم میزدیم،انگار که یکی میده!!!! هم نمیخوایم که ...!کارش ادامه

طبقه که رسیدیم،مثل دفعه ی شدم که ی اتاقک میشد،درش چوبی قدیمی باصدای قیج ماندنی کردیمو سه تایی کله هامونو کردیم هم دفعه قبل،یه کاگلی تاریکوبی که بوی میداد

. ایستاده که کردم فضای خفه سرگیجه

... .. بچه ها...بیاین بریم بیرون اینجا.... ... نی\_

!!!بهوچشمام سیاهی دیگه چیزی نفهمیدم

\*\*\*\*\*

صدای ریزه ها بهم کردم،روی زمین کردم،خونه های گلی سقافای گنبدی شکل های خیلی کوچیک که ی جورایی بیشتر هواکش میخورد پنجره،صدای میرفت،ی جورایی جای بیشتر جیغ شبیه

!! صدای ریزه ها

!! .... یکی میدوید

اینجا کجا اس؟؟ چجوری بهو خونه روستایی لعنتی اینجا

! کردم صدای ریزه ها

ک به نوری هرچی نزدیک میشدم، روشنایی کمتر میشدو دهن  
!!!!

ک دیگه خبری نبود، همین ک ایستادم ی چیز تیز  
!!! پیشونیمو استنیم پاک کردم

ی. دیگه پیشونیم پیشونین پیشونیم، بعله

به خیره آخرین کردم بتونیم کسیو ک بهم میندازه تاریکی ببینم  
توی تاریکی و ایستاده چهرش خوبی نبود، ولی یکنی ک ایستاد زیر دیدن کل کپ  
!!! کردم

! موهای مشکی رنگ، چشمای لبخندی کریه جای

دیگه کم کم ترسیده ولی هی به نزدیک میشد میکرد صدای ولی یه جور که  
نترسیدم : کی .... کی هستی؟

عکس قیافش یه صدای : یعنی میخوای بگی نمیشناسی؟

... همون صدای ولی اینبار شنیدن صدای کمتر : نه

معرفی میکنم وقته که میشناسی یه ی \_

( ادامه : .... فایلدبند) به ذکره که این ها روی تخیل هستن واقیت

یه که شبیه :

این عصبی یقمو : میکنی؟؟؟ دیوار نیرویی که نمیدونم کجا  
هلش که روی زمین بیاد که این به پهلوش روی زمین نمیدونم این همه انرژی  
ولی کجا

این ولی نمیدونم دیگه نیومد گیج روی زمین

کردن دیدن اریا سامی بالای : چپشده؟

سامی : چته؟؟؟

اریا نگرانی : اروین خوبی؟؟؟

مرسی بچه ها \_

باید برای بچه ها تعریف کنم چه اتفاقی

نمیتونه به باشه واقیت

کردمو جریانو برای بچه ها

اریا : اروین اینا هر کاری که تونه... به اسیب نمیرسونن

سامی هم تایید کردو : باید ببینیم چیه

: بیاید شهر یه چیزی بخوریم به این اعتمادی نیست

هر سه تایی ماشین شدیمو افتادیم شهر

... شدیم...بتر هم به چندوقتی اینجا عجیب

اتفاقی که خیلی ذهنمو کرده عجیب غریب ... چی

همه برایه می

...به شک کردم باید برمگشتم چندوقتی به خونه تاشاید یکم مغزی باشه

... فکر ..بچه ها هم شکر کاریم

...بین ماشین وقتی دیدم که برایه کردیم

... یادم رفته که هنوز چیزی

بابچه ها پیاده شدیم ...رویه به چوبی سنتی نشستیم

سامی : بچه ها چی میخورید؟

!!!!!!آریا: کباب .. ضعیف

.. به خندید

سامی به : چی میخوری که افتادیم فکری چیه؟؟؟

...من؟؟؟هرچی میخورید میخورم...چیزی نیست به فکر -

\*\*\*

.... به افتادیم..بچه ها راضی نمیشدن برگردیم نیاز به تنهایی

...وقتی رسیدیم زیادی گذشته ... هوا تاریک

ترسیدم خونه تنهایی اینجا شهره و هیچ کدوم نمیوفته...میدونستم فکرام دلگرمیه

...سامی آریا خیلی کردن نیاز به تنهایی

\*\*\*

خونه که خستگی ... به چوبیم کردم به .... خیلی هم

.... هیچی بهتر

...زیر... به آینه که کردم آینه چیزی

..بله به وحشتناک...

باصدایی که : کوچولو کاریت البته وقتی کسی هست باشه.. دردسری افتادی..

...وحشتناکی کرد

...به

.... اینکه لحظه ای نکردم سریع بیرون همینجور که میزدم سامی

:هوممممم؟؟؟

سامیار سامیییی-

چه میزنی اتفاقی -

چیزی به آریا بیاید اینجا... -

باشه باشه اومدیمم-

... گوشه ای ... که کردم

...سامی آریا دستپاچگی

سامی:چپشده؟ این چه وضعیه؟

..به حوله که هنوز کرد

آریا: که شدیم

بباید بشینید تعریف کنم...قضیه اونا هم یکم ترسیدن آریا چیزی نیست اینجا بیا کاریت به کاری

...

... یکم هممون گرفته انداختیم خوابیدیم

عجیبی دیدم که محتوی که پریدم دیدم سامی آریا هم ترسیدنو پریدن..آریا به ..گرفته سامی یکی کتابایه که

...هر دو می لرزیدن.. کم

...همه هم تعریف کردیم خوابی که عجیب ترسناک

...دیگه نتونستیم بخوابیم

...هر کدوم گوشه ای نشستیم بودیم که شیر

... اومدیم بریم آسپز خونه وسایل خودبه میاقتادن زمین

.....دیگه نمیدونستیم چیکار کنیم تنها کاری که کردیم سریع خونه زدیم بیرون

\*\*\*

تخته رفتیم خونه مجردی اریا! به کل هنگ کرده ...!امگه یا صدای ترکیب بهم نگفته  
آگه اسیب میبینم!! ک کردیمو شهریم هنوز !"  
اینه کردم!تاحدودی شبیه همون موجودی ک دیده !!ولی این یکی طوری که سوخته  
توی )) کوچولو کاریت ندارم،البته ای ک کسی هست باش،ولی بدردرسری افتادی))یعنی چی  
!!یعنی کی میکنه؟؟پا کسای؟؟چه درسری!!به آریا سامی که به نشستیم فکر کردم

!!نکنه هستنکه نمیزاره عجیب غریب بیان؟؟و میکنن

! به شیشه ی ماشین تکیه بیرونو میگردم که ماشین این حاکی این که رسیدیم

هرسه ساکت بودیم،از ماشین پیاده شدیم آریا کلیدش باز کردو رفتیم

!!خونه آریا به خونه به طبقه دوبلکس . به حیاط کوچیک به آلاچیق که

! رفتیم خسته که یکی های طبقه کردم سه

\*\*\*\*\*

!!همونجایی که،تا قبل سالگیم میگردم

اینبار اینجا خیلی عجیب درودیوار ترک . خونه سرک میکشیدم که جیغ کر کننده به  
رسید!! کل خونه میپیچید!! گوشهام گذاشته میزدم

صداهاي جيج كم كم هاي همراه وحشتناكي ايجاد کرده !! ها هرلحظه ميشدن!!  
گوشهام دويدم، كه يهو يكي محكم زمين !! اريا  
!!ميكردن

!! كه ديدن كپ كردم

!!كل بهم ريخته همه يا شكسته يا

... اين.. اينچرا اينجور به؟؟؟\_

: ... داشتيم غذا ميخورديم، كه به دفعه شد، او مديم ديديم هي ميزني ميكشي هر  
!!! ميلرزيد!!! وسايل بهم ميربختن

سامی \_ اروین ناهار به چی ردیف کردیم بخوریم این اتفاقی که می افته كلا کار انداخته... هزار  
میشم به نگاهی به سامی آریا میندازم دیگه شیطونی قدیم نمیشه دید... به خونه میریم ناهار  
سامی واری کرده روی صندلی میثنم... اریا سامی میخوردن هی تعریف میکنن سامی\_  
آروین بین گی بودی؟؟؟ اریا\_ معرکه افرین به به به\_ یه  
کردینا اینقد میکنید!!!!!! خداروشکر این دهنای مبارکشونو میندن میخوریم..... حوصله سررفته...  
میخواد به چیزی کنم به اجنه فک نکنم \_ برنامه ای ندارین حوصله عجیب رفته؟؟؟؟ اریا لحظه فک میکنه و ایسا  
کیفم فیلمه بیارم

همه نشسته بودیم روی کاناپه روبروی تلویزیون فیلم بشه

این وقتی دنیای واقعی میشم زیادی میدم كه به کامیون کرده

فیلم فیلم ترسناک زندگی فیلم ترسناک کم ترسناک فیلم ترسناکم میبینم کلافه به صفحه ی تلویزیون خیره دستی وهام  
کشیدم : بچه ها میرم یکم بقیشو ببینید

تایید کردنو اریا پله هابالا میرفتم كه به لحظه روی یه چیزی دیدم همون ... یکم نگاهش کردم  
نمیترسیدم میدونستم دسته ی بقیه نیست روی : چپشده؟ ما كه ترك كردیم  
برنمیدارن؟ اینبار دیره اروین... دیره... پیدا كن اروین

به كل گيج دستپاچه نمیدونستم چی باید یه حسابی مئه گیر یا نویس  
کنم ببینم جریان چه بهترین خونه ی قدیمیمون كه زندگی میکردم بیارم

دیگه ... یکم فکر کردم به كه ادمی

!!!!!! بیست سوالی شكل گرفته

..... کلنچار كه خونه قدیمیمون ... پایین

... های به اریا سامی

.... یکم تمرکز همگی تصمیم این گرفتیم بریم خونه قدیمیمون

باید یه جنگیر تعریف میکردم بفهمم چه كه باید خونه قدیمی چی

.....

... روزها مامی تونستیم کسی پیداکنیم به

... آریا: وای آروین گيج آخه کاری برنمیاد

سامی: درسته میدونی وقته داریم جنگیر میگردیم كو؟؟؟ آخه كجا پیداش کنیم؟

! همون معرفی میکرد بهت دیگه؟



وای بچه ها گیج به نمیدونم چیکار کنم فکر مشغوله ..  
... میگی چه خاکی کنم؟  
وقته پیداش .. گذاشته هزار بی -

...آریا: اوممممممم؟؟؟؟؟؟آها بیاید یه بریم همون کسی هست

....سامی بشکنی :ایول باید همین کارو میکردیم

اگه کسی باشه -

...آریا : بریم شاید که

... سامی هم کردیم که برگردیم به

سه نفری برایه به شدیم...چه اتفاقاتی پیش هست؟

چیکار کنیم که به ببریم

...یه ترسی ... یادم

.....

هفته که میشد سه دیگه بریم به همون هم جدید به هم هرچقدر  
کردم نگیرن به کارو زندگیشون نیوفتن فایده ...سرکارم میرم فکر کنم

!!!

کتری که نسکافه کابینت تقریبا بیشتر و کردم لیوان  
!!ریختم لیوان

یه سروته قضیه هم لیوان نسکافه اشپزخونه بیرون. اشپزخونه  
که به بالکن هم میذاشتم،به اشپزخونه کردم یه چیزی غیر  
عادی،یه...یه عجیب... یکی ورقلمبیده به این سنگینی دقیقا بالکن میکردم!!! کردم  
توجه هال نسکافه میز،عسلی تلوزیون کردم کاملا گوشه

!! به

!!!کمی اینکه هم بهش اضافه !!! یکی کف سرامیک میکوبید

!!موهای سیخ هم نمیتونستم تکون

هرمکافاتی به بالکن ... بالکن بود،یکی بسته میشدو یکی هم  
!!! قایم

هنوز خیلی به نزدیک که یه مشکي ناله یه ناله میشدد  
!!!جیغ به رسیدو پوثانیه غیب هم ناله هر بار

-

که به تزییق کرده سویچ خونه بیرونداشتم کلافگی خیابون  
میرفتم

نمیدونستم مسیرم کجاست .... همین طوری میزدمو به جدید فکر میکردم نمیدونم نمیداشتن

رسیدم به پارک همون کردم به سه به بچه پرتی

همین جوری که صدای یه ماشین کردم

خدایا کی خیابون

کردم لای موهام ی ماشینش کشید : مگه کوری که میزدم بهت ننه پیدا ...میکردی

توجه بهش خیابونو نمیدونستم کجا میرم یه انرژی نیروی خاصی میبرد یه جای دیدن کوچه کوچه هایی که کردم این محله اینبار بی توجه نمیزدم همه ی خیلی عجیب این که همه ی اهل باهام علیک میکردن

هاست میشناسن

یه دفعه دیدم جلوی یه وایسادم

بیشتر کردم..... دهنم

این بیشتر وقتی یه چادری : .... هستید

لکنت : .... .. ...

-

تکون خانومه خونه خونن ی قدیمی ای یه حیاط سی متری یه جالبیش اینجا تمیز باشه

یه باغچه ی کوچیک گوشه ی حیاط که عجیب ینی خونه ی کسیه؟من میرم خونه ی مردم؟شاید زندگی میکنه

خانومه جلوی خونه ی یکی دیگه نکرد؟ بیشتر خونه ببینم خونه

فضای خونه برعکس فضای حیاط بی

یه چوبی پوسیده که وقتی کردم صدای بدی یه راهروی کوتاه که میشد به یه روی همه یه خاک نشسته فرشای پشته یه تلویزیون سیاه سفید

نگاهم طاقچه..... بادیدن عکس روی طاقچه خاک پاک کردم کردم ... این ..... این اقاییرکه واقعیمه همونی که سالگیم باهاش زندگی میکردم..... این کیه؟چرا به ندیده بودمش؟یه چشمایی به چشمای موهای مشکی هیکل فاصله به کادر عکس کرده فضای خونه کهنس ولی حیاط یه کسایی میخوان اهالی بیرون فکر کنن اینجا کسی زندگی میکنه

شواهد اینجا خونه ی قدیمیمونه همونی که زندگی میکردیم کم یادم میاد دیدن همون موجودی که اولین دیدمش هنگ کردم همون یارو چی فایلدبند نمیدونم میکردم نمیتراسم کرده همون کرد به

اروین.... میبینم که برگشتی به خونه

اینجا چیکار میکنی؟\_

یه ی کن ادامه : هاست میام اینجا به میرم عکسو دیدی؟؟؟اون دیدی؟؟؟اون ...خواهر اروین .... بجگی هم شدم ولی کشت.. سالهاست میام اینجا بلکه بیفته اروین

ولی که نیست میکنم

میدونم هم گوشه ی خواهرم بودی ولی یه انسانی کثیف

باید بشی خواهرمو میگیرم

!!!!!! حرفایی که چهار چی میگفت این؟ خواهر چیه؟ گوشه چیه؟

! جایی که وایستاده نزدیک ...

هه! چشماي!!! خيلي شبيه اروين\_

!!! اين ها كه هيچ نديدمش كردم

!!هميشه ميخواست ببينمش!!باباهم ميگفت بهم كه خيلي شبيه

!!هه!! عوصيت هم ميزد\_

!!!... كردم

... فكر خوندي؟؟\_

!! يه ... يه جنه ها... ذهن كوچيكترين هم

!!!!يهو يه يخ ريخته بهش : اگه خواهر ... يعني هم

!!هه كشف بزرگي كردي\_

بهم اينكه كنم به ميكرده ميكرده هر لحظه امكان !!!كه كردم گوشه يه چيزي ميخوره،و  
شونه هامو سياهي بيهوش  
سياهي بيهوش  
!!

\*\*\*\*\*

!!سامي دير \_

!! \_

!! ماشين

داشتيم ماشين اريا ميرفتيم بچه ها خسته ! ماشين برگشته . ماشين ! هم رفته ساندويچي ساندويچ بگيره  
! برگشته . ماشين حرکت كرديم

آروين؟\_

هوم؟\_

!ميدوني فك ميكنم كه،كه كه اين دايمي اجنه شمانميتونه شكستش نيس\_

!! اريا حوصله \_

كه بين تكيه به بهو : آروين اينجا خوبه ها...وايستا

. يه دفعه

!اريا كنترل ميكرده زننه له نكنه كمی اريا

!ماشين يه گوشه پارک كردمو ساندويچ نوشابه پريد بيرون

!!!!اريا ريلكس ماشين پياده كوبند كله

!

! ساندويچارو زمين دوويد اريا

!! ميزني؟؟هان ميدم\_

! اين بازياشون يه چيزي پهن كردم كشيدم به خيره

یعنی این امکان که کسی که نمیتونه شکستش

چیم؟کیم؟

\*\*\*\*\*

ثانیه، اریا هم دهنای ساندویچاشونو  
! هراز گاهی هم نگاهی به می کردم  
میگفت ذهنتون یه کنید که یه فاصله زمین دیگش  
کمی ها زمین شیب در انتها میرسه به ... هم یه رودخونه میداد خیلی هم  
این یعنی خیلی به رودخونه به یادتون : یادتون یه رودخونه خیلی

...

پرید : همون که ترسناک کنارش دیدی؟؟  
!! هی یادم ... همون، یه هم بریم، عجیب میخواد بیبیم\_

!اوکی ساندویچاتونو کنین که برسیم \_  
!اریا میگفت که دفعه بهتر، بود تاریکی میرسیدیمو یه جایی پیدا می کردیم

\*\*\*\*\*

هنوز بودیم اریا فکر هم ... یعنی این هرکاری میکشید، قید بازو  
!!بازو نمیتوست بزنه، خیلی هم میزدا!

فکر عین به رانندگیم یه پیچ کردم که اریا مقدمه  
!!!!!!! : تویی

!!!!!!!!!!!! بشه یا نه لحظه قیافم اینجوری @\_@

چیم؟؟؟\_

همون که \_

!میترسه! همون که ... همون که میتونه شکستش !!تویی نه

! کجا میزدند؟؟؟سوما که کسیم که بیشتر \_  
!! چرا؟؟؟هه ...!!گاهی فک میکنم همه اینا یه مضحک

اریا که به حرفیدن ها پیاپی سکوت کرده بود، سکوتشو شکست : یادته میگفتی اولین  
!که خیلی به واقعیت شبیه !!همون که اتاقت کلبه بیهوش

هه اره، مگه میشه کرد!!! \_

...!! یادت نیست که بهت اسیب بزنه اینکه یه نیروی عجیبی هولش \_

!نمیدونم، نمیدونم... بیخیال اریا\_

!!اریا هم سکوت کرد

!!دیگه به

! فکرم درگیر حرفهای اریا که یهو روبه یه بچه دیدم که پرید

!! لحظه به غیر عادی یه بچه فکر نکردم!!! اریا شنیدم که :

اریا کج کردم که به دفعه ماشین سراسیپی لیز افتاد، هنوز نکرده اینکارم فایده

!!! یهو به کردیم

!!!ضربه که به پیچ

!! ... ..اریا\_

!!!کوو.. نمینونسی کنی اروین\_

! به که تیر بکشه

!!!اگه لعنتیو میکردي کورتو میکردي،مییدی بچه به دفعه پرید ماشین\_

! اعصابانیت ! نمیدونستم چه... کرده

اریا بهم : بهتره پیاده شیم

سرتایید کردم ماشین کردم،چون به ماشین کرده !!هوا تقریبا کمی به تاریکی میزد!! سکوت به ماشین تکیه بودیمو هیچ کاری نمیکردیم...!!!  
.....بودیم،این عجیب

!! .. .. \_

... دخترچه!!

!!! یه چیز میشکنند!!! سکوت این عجیب

انگاہی به سراسیپی که ماشین کردم!مسیر زیاد شیب

ماشین ماشین ! ماشین نشد،یعد سه ماشین به شیب ک شیب رفتیم  
... فایده !!!وسایل نیازمونو ماشین برداشتیمو کلی کلنجارو

\*\*\*\*\*

!!وایی ... کثیف \_

!! سمی به لیش کردو : هییی،اینو ...کلی

موقعیت دریاب! ماشین...کنار به که میشه،و تاریکی هوا جنابی که \_

!!

!! که بهش خیره خیره

هوا کاملا تاریک هم تاریک بین یه کاملا سفید یه تیکه کاغذ سیاه وایستاده تکون  
!!نمیخورد

\_ ! توجه بهش کوله هاتونو بردارین بیوفتین باید کیلومتری بریم برسیم به

!!اریا : ماشین نازنینم

! ... :

\*\*\*\*\*

نگاهی به کردم! یه میشد میرفتیمو این به کشیدن همو میشنیدیم! سکوت کرده بودیم  
!! کوچکترین صدایی تشخیص بدیم

!! هم داشتیم این

سامی هر دوديقه يه بر میگشت میکردو اریا هم

\*\*\*\*\*

هر لحظه میکردم بین هزار تا میکن... هایی ترسناک که به سیخ میکن!! هرازگاهی میکردم  
!! که هاشون میاد، اما بچه ها میگفتن اذیتم کردن که تو هم میزنم چیزی نمیشنون  
!... کم کم که پایین بود، هم میکردم که

: کل

کنین که همراه یه که کیلومتر ها شهر فاصله دارین میزنین  
هم کرده!! کم !! هم دارین میکنین که متوجه یه متروکه  
میشین!! ایه کلبه که گوشه شکسته!! ایه !! به الاچیق !! اینا همه به کنار... یه دختر، بچه  
سفید موهای که ریخته همون نشسته اینکه تحرکی داشته تکون میخوره  
!!!! هم به اضافه کنین!! ترسناکه نه! اروین بیچاره بزارین که این واقعیت

: آروین

داشته !! ایستادمو بهت به صحنه ترسناک به که فیلمای ترسناک میدیمش خیره !! اریا  
!! ایستادن حرکت ایستادنو به که بهش کردن

: تته پته

!!! ... .. الرحیم

!!! هنوز کامل دهنش که دخترک به کرد

میخکوب بودیم! نمیخوریم! میومد !! که بهو جیغ دوید !! که  
!! به : بدوییییییییی

که هیچ دویدم پسراهم میومدن!!! فایده !! شنیدن که  
میزد کردم که پیچیدن زمین!! جیغای اریا  
!!! میشنیدم کم کم متوجه فریاد میاد!! بسته کردم هوا

میکم به میکنم... اینجا کجاست یه 9 متری، از میشم .... میکنه سرگیجه  
... آریا سامی کجان؟؟؟؟ یاخدا به سختی برمیدارم میشم به پذیرایی تقریبا کوچیک دیگه به نزدیک میشم  
درچوبی میکنم کسی نیستو هیچ چیز خاصی هم نیست ..... بیخیال این میشم مبیندم صدای ناله میاد  
!!!! صدای ناله میاد میکنم... سامی کرده خوابیده... سامی

پیچی پریده ..... کابوس مبینه

سامی \_ کنید بردارید... \_ سامی سامی کن... به سختی میکنه... \_ آروین

به میکنه... \_ اینجا کجاست??

باناراحتی میگم نمیدونم... \_ سامی بی هوشیم چه اتفاقی آریا چی کجاست?? ها?? سامی که کنترل میکنه  
دقیقه بیهوش نمیدونم هیچی نمیدونم آروین \_

سامی نمیدونیم کجاست آریا... یا خدا نیست؟؟ صدای میاد به کی به نزدیک میشه... اینکه یه قیافه ترسناک ببینم \_ میکنم... سامی که قیافش معلومه که وضعیتش .. طرفی جایی برای پنهان هم نداریم... میشه یه ... که قیافه ی مهربونی میاد

تو اینجایی میزنم پیش باشی \_

سامی نگاهش میکنیم... یا ی میگه پاشین صبحونه کردم

: هنگ میام میگم

مالینجا چیکار میکنیم کی هستین؟ \_

خانومه بایه لبخندی میگه

. بیابین صبحونه بخورین شوهرم همه چی تعریف کنه \_

\*\*\*\*\*

سامی میگیرم گشتمونه... باهزار کمکش میکنم بلندبشه و همراه خانومه به پذیرایی میریم تنها چیزی که صبحونه ی خالیه... سامی نگاهي به میکنم... \_ بیخشید صبحونه میکردم بیام سری بهتون وسایلو بچینم ... حرکت میکنه به آشپزخونه میره !!

بیا سامی بشین \_

: کمکش میکنم بشینه... میاره وباصدای آهسته میگه

آریانیست نشستیم میخوایم صبحونه بخوریم؟؟ \_

: صدای آهسته طوری که خانومه میگم

سامی کن شوهرش بیاد بفهمیم چی جریان چیه؟ \_

: ناراحتی میگه

نمیتونم کنم... خانومه همه وسایل صبحونه میچینه ... یه صبحونه کاملاً مقوی \_

بیچاره کشیده... خانومه \_ بخوریدمنم شوهرموصداکنم بیاد

مرسی \_

خانومه میره

میخوام واسه لقمه کنم که به سامی میکنم که چیزی نمیخوره

سامی یه چیزی \_

: بی حالی میگه

!! نیست \_

: عصبانیت میگم

یعنی چی نیست ها؟؟؟ \_

پنیر میره ویه لقمه میکنم... درکش میکردم!! آریا سامی بهترین هم بودیم...! یکی بین

سه کله پوک نیست...!! تلخی میزنمو به سامی میگم: بیا

لقمه بایی حالی میگیره میخوره

! همیشه : خانومه آفاهه میشین .... نگاهی به قیافه ی آفاهه میندازم که کمی پیرتر

میخوام که میگه

بشین \_

: میخوام که میگه

صبحونه بخورید میزنیم.... میکنیم. پایین میندازیمو میخوریم.... اینکه صبحانه  
: همیشه همزمان سامی میگم

!) نکنه انگاری سامی هم لقمه اشتهاش برگشته ( که گرسنه \_

خانومه \_

. همیشه وسایل میکنه مییره اشپزخونه

سامی نیاره میگه

صبحونه سرپناهی ک بهمون دادید همیشه بگید، که کی هسین؟ و اینجا کجاست؟ \_

آفاهه میتونید به بگین علی خاله مریم همینجور که فهمیدید اینجا زندگی میکنیم.....  
برای شکار رفتیم .... کمی فاصله برای شکار بیشتر کنم.... که یک میبینم به  
مریم شکارش کنم .... خیلی تیز هرکاری میکردم نمیتونستم بگیرمش هی میرفتم ... یهو  
...!! غیب در صورتی که جلوی که کردم ناله میاد

سه کمی هم زمین ...!! کردم بهتون نزدیک کردیم و دیدم میزنه...  
کردم دیدم یکی همراه انگاری یه

....که کرده . خلاصه باهزار بدبختی خونه بیهوش بودین.... پیدا کنیم

گفتین سه !! یعنی اریا هم دیدید! کجاست؟ \_

علی چهره مهربونه به : یکی اریاست!! هم شکسته  
! هم زبلی زیاد همین پیش دکتر

سامی نگرانی :میشه ببرید

...آگه میخواید خوبه حاضرشید همین بریم؟ \_

!آروین:نه خوبه...بریم

!!سامی هم نباید کردو سه تایی افتادیم

!!هم لباسای هم سامی خاکی کثیف

راسی علی...وقتی پیدا کردین همراهمون کوله پشتی هم \_

! وساپلتونم ...ولی وقتی کمک به \_

..ها \_

! ... به سامی یادت برگشتیم کنیم

اوکی \_

سامی به پیرمرده پرسید:حاجی این موقعیش کجاست؟ اطرافش هست؟؟



! یه روستای دیگه هم هست که امکاناتش اینجا خیلییی کمتر... اینجا نیست که هم هم اینجور چیزا داشته \_

!! یه این میگن

!! بهشون میدم\_

بیرمرده که کنارم به میرفت : پسر جان؟ مگه بودی؟

.... بخواین \_

!! کردم تعریف کردن

\*\*\*\*\*

...بیچاره بیرمرد باشنیدن ماجراهایی که دهندش

! کار شما بی بی \_

سامی باهم گفتیم: بی بی

! ... بفرمایید\_

! به درمانگاهی که روبه کرد

! آگه تابلوی بالای خونه یه هم نمیدادم

یه خونه دیوارای خاکی که دراهنی ورودیش ابی رنگی نوشته کرده  
... » روستای...» سامی هم کرده

رفتم حاجی یه که میخورد بهش باشه پرسید: دکتر نیومدن هنوز؟

... : نه حاجی هنوز نیومدن

که پریشب هنوز بیهوش؟\_

پریشبیب؟ فکر مو سامی به

یعنی که بیهوش بودیم؟؟؟\_

...همون سه کمک خونه...ولی همونطور که خیلی هم که \_  
!میومد

! دکتر بالای سرشما هم ...ولی شماها بهتر

اها:

! به سربانددیچی سامی کردم... ای پایین

! اینها ...نباید میذاشتم سامیار اریا هم کنن

!سامی تقریبا هولم جایی که گفته خوابیده

! که بهشون نمیدادم سامی هم اینکه متوجه فکر

شبیبه به یه ولی هم نه زیادیه کف سر امیکی که سه های  
رنگی هم میشدن ایه عریض پهن هم ورودی به یه که شبیه میشد! دیگه هم  
!!!!که یکیش انگاری پزشک یکی هم

!! شدم، اریا سامی پیچی هم شکسته

خدا یااا این هیچم نیییییست!!

باصدای بسته حاجی اریا کرد

\*\*\*\*\*

! شونه اریا بهش هی چیزی نیس

!!!!!! اریا\_اروین...سامی... خدای خوبه که خوبه!! ترسیده

سامی\_هی خمیرجون تعریف کن ببینیم چی جنابعالی به این بیوفتی؟

:اریا ای به سامی باصدای خفه ارومی کرد به تعریف کل

این که صدای شنیدم که میگفتی بدویید که دیدم خیلی زیادی میدویی

. لحظه هم ترسیده ...هم بالای دوییدن کرده

.دستای سامیارو میدوییدیم که یهو صدای سامی

کردم اروین ولی به اینکه زدم، به چیزی پیچوند تیر کشید...ولی لحظه دیدم که به  
!!!! زشتی ولی یهو به چیزی به کردو

!!توصیفات اریا دقیقا چهره لعنتی

!! به هیچ

حاجی: گفته دکتر به دیگه میاد اریا میکنه... بیاین خونه بمونین مریم بالای تپه]  
(سفید)[دوستای عزیز این مکان تخیلی واقعیت

سامی: تپه ی سفید؟؟

ترین این ...خونه بی بی گلنسای گیر هم نوک این ... کسی نمیره پیشش مگه اینکه \_  
!!!!!!!دعایی چیزی یا همین مشکلات به اجنه داشته ... هم نمیکنه کسبو

!فکر میکنم بتونه مشکل کنه

\*\*\*\*\*

سامی: مگه نگفتین حرکت میکنیم، بعد بریم که بی بی نمیکنه...!!!!مگه نگفتین مراجعه کسبو  
نمیپذیره؟

پسرم، هنوز هم همینارو میگم، ولی تپه سنگه سفید تقریبا بیرون بالای تپه هم کلی باید بریم، واس همین برسیم به \_  
میشه !

سامی: اها

...کمتر به دکتر اریا کردو بردیم خونه حاجی، حال اریا بهتر کمی

!...شکر ای ک حاجی بیهوش پیدامون کرده بود، کوله هامون کنارمون کوله هرسه هم یکی

لباسای قدیمیمون که حسابی کثیف خاکی لباسای تمیز همراهمون کردیم

!!!هرسه خسته بودیمو ناهار مفصلی که خوردیم گرفتیم خوابیدیم

\*\*\*\*\*

!! کرده بدی داشتیم، صدای جیغ به !! هر جیغش تیر میکشید...!! سیاهی

!! ایهو بهت به میکنم

!! افتضاحی به کرده

! خفگی ... سامیار خوابیده اریا هم به وری خوابیده هزار گاهی پلکاش تکون میخوردن

! انگاری میدید

... بیرون

! هوای خنک که به میخورد خوبی بهم میداد

!! اینبار برعکس همیشه خوابیو که دیده به کل یادم رفته عجیبی ته

!! میدونم عجیبه ولی به جورایی به دلتنگیو به

ولی برای کی؟؟

که هیچ ندیدمشو هیچی نمیدونم؟؟؟

یا بابام، که تنها یادگارم به سری

\*\*\*\*\*

شدیدا نیاز سیگار بکشم... به جایی که خوابیده کولم گشتم، اها

گوشه زانو هام جیب کوچیکه کولمو کردم و پاکت سیگارمو که کج کوله

! شانسیم

پاکتو فندکم که کنارش جیب

زیپ کوله به کردم

!! خوابه

!! کاش این ماجراها نمیکردن

... نباید این بلاها بیاد... بیرون سرسکو

سیگارمو کردم و پوک محکمی بهش به ارومی بیرون

!! اینکه همه چی بهم میخورد

کاش به روستای نمیرفتیم... این همه که چی بشه؟؟

به...

... هوا به تاریکی تیره

حیاط حاجی خیلی بود، به حیاط خیلی که کنار به باغچه به روی انتهای حیاط شیب به ... به

... ورودی حیاط صدای تیک علی



اریا: اهان

... پله ها پایین میایم

... علی\_ به دقیقه خونه همسایه راهه بریم کنیم تاباهم بریم

همه حاجی تانیدمیکنیم می افتیم

... باید کنم و هوای اینجا عالیه نمیخوام به چیزی فکر کنم بکشم

به خونه رسیدیم ... عموعلی \_ اینجا بمونید کنم باصدای بلندی میگه

-

- بله حاجی

... بیرون میاد خونه به نگاهی بهش میازم به تقریبا ابروی مشکلی هم

به ماشینش میاد میکنه

\_ بفرمایید

... همه ماشین میشینم

\*\*\*\*\*

. . . . . یه ساعتی میشد که ماشینیمو هنوز نرسیدیم

!!! کسی میدونه مچی \_

... : نه نیم آقای

\_ ... اروین

. : اهان

... همچنین\_

اریا: خیلی برسیم عموعلی؟

!! عموعلی: ... روستاسی دقیقه پیش شدیم ولی تپه سفید هنوز خیلی

! نزدیکای میرسیم

اریا تکونی جیب کولش هدستشو به گوشیش کردو اهنگ

بسامی هم که

! حاجی هم هرازگاهی سه کلمه باهم میزدن

تنها کسی که اینجا بیکاره رفته ... شیشه ماشین میکشم پایین یه عمیق میکشمو به خیره کننده  
! میزنم

!! پاییز نارنجی زیبا خیره کننده

! واسه لحظه تمرکز کردم ذهنمو هر فکری به ارومی کردم

... اریا هم متوجه این خیره کننده بکنم که



نمیدونم سامی \_

رفتیم سمتہ حاجی، محمد به : چیکار کنیم؟؟

!!!سامی چیزی بگه که به دفعه ساکت

سامیار: هم شنیدین؟؟؟

!حاجی: چپو سامیار جان؟

!!!...سامی: ...صدای اروین !! ماشین میومد

. سامی تقریباً دویدیم ماشینو حاجی هم

...وقتی به ماشین رسیدیم، سامی ماشینو کرد

آروین بیهوش !! حاجی: خوبه؟؟؟؟

! بیهوش \_

: وقتی بیهوش بیاد میمونیم... هوم؟

سامی:

. حاجی هم دادیم

ماشینو سویچ کردو به گلیم بیرونو :ماله بچه هاس...میزارن  
. ماشین که هر وقت جایی رفتیم بین راهی محضه پهنش کنیم

.گلیمو ماشین پهن کردیمو نشستیم

\*\*\*\*\*

چی میخوای؟؟ \_

!هه شدی \_

نه؟؟ \_

. چشمای ترسناکشو بهم

واسه یه لحظه کردمو : لعنتی اونی که میترسی نه؟؟؟

هه:!!!!!!مضخرفه...به هر حال اینو اروین( ترسناکشو نزدیکتر )  
(!!انمیزارم!!!) این زدما، اینم نه

!! حسه سرگیجه کله کم کم اکسیژن کم میاوردم

.که یهو تکون پریدمو میکشم

.سامی نگرانی بهم میکنه

سامی: خوبه؟

ها...! \_

سامی:

-

خستگی کوفتگی .

بقیه کجان؟؟ \_

\_ ! همه بیرونن... رویه گلیم

\_ ! گلیم؟؟ \_

\_ ! ماله

\_ اهان، من همیشه یکمی

... که نه \_

نشسته به شیشه تکیه

!! دیگه ... زندگی زیاد پیچیده هیجانی شده، طوری که دیگه کسل کنندست! بدبختی

راسی... چیشد که یهو به همچین کاری کردم؟؟؟ مگه نیسم؟؟ مگه میتونه نامرئی شه؟؟

\*\*\*\*

توی به جای

هواش عالی، انگاری اینجا بهشته... به گلهاش میکنم خیلی جوری که وسوسه میشم یکی بکنم

به میرم میکنم که به شاخه بکنم

\_ آروین \_

یکی میکنه

به بر میگرددمو میگم

بله؟ میکنم \_

این شاید زیبا ترین زنیه که دیدم

... تقریبا چشمای سفید اما چهره شادینشاطی ناراحتی مباره

: میگه

... کم کمون کن \_

: میگم

!! \_

... میتونی کم کمون کنی... کم کمون کن \_

\_ چطوری؟؟ \_

... وصبر داشته ... بزودی خیلی چیزارو میفهمی، طاقت بیار... حقیقت نکن \_

میکنه

بیا این بگیرو کن، \_

... سعی نکن بیاری، کم میکنه میکنه



.... میگیرم پایین میارم میکنم

. کی هستین جوابی نمیشنوم\_

... میارم

این نیست؟\_

آری آری \_

بله؟\_

...سامی\_ رسیدیم دیگه بقیه همیشه ماشین باید پیاده بریم

. ماشین همه پیاده میشیم

ماشین به میکنم انگشتری که خانومه انگشتمه الکی چه کمکی باید بهشون

!! بکنم؟ اصن به کیا! چهره ی ...یه جورایی شبیه یکی

ای. همه چی پیچیدس!! تلخی ماشین پیاده میشم

!! علی،سامی،آریا،محمد...همگی کوله وسایل واسه حرکت... جوریه که فکر کنم نزدیکای غروبه

عموعلی:بریم؟

!همگی به تکون میدیمو میوقتیم

بیشتر مسیر سربالایی زمین هم کلا خاکی ...هوا هم هرلحظه تاریک میشد...سامی: یه

اریا:هوم

سامی:این بی بی ...

اریا: !

سامی: ببینه کسایبو که کمک

!!!...اریا:سامی شاید پیشونیم ! چمیدونم عه

!سامیار:عه..نه ببینم شاید پیشونیت نوشته باشه

اریا: نکرده

...عموعلی : جایی که اهالی میدوننو میگن... اینه که بی بی بهتر اجنه درارتباطه

!! واسه برقراری اجنه نمیده سیگنال \_

!همگی

\*\*\*\*\*

.هوا دیگه تقریبا تاریک چهل دقیقه ای میشد که پیاده روی میکردیم که یاد عجیب

. هنوز

...یه که یه جوری بود،ترکیبی رنگه مسی یه یاقوت

-

که جلویه سامیو اریا همگام حاجی میرفت :  
میشه به لحظه بدی؟\_

:البته

روی

! ... کننده کاری

! به انگلیسی حک

یعنی چی؟؟\_

اریا:چی آروین؟

... -

علی:همین نزدیکیا به برای چنددقیقه ای کنیم بیوفتیم؟

اسامی: دهننت حاجی... کله

هم اریا هم کردن برداشتیمو همگی کمی اینورو کردن کنار په تخته جای  
!درمونی پیدا کردیم

حاجی کوله گلیمو پهنش کردو اریا هم تیکه کردیمو کلی به سختی فندکم ایش  
کردیم.

!شدیدا صبحانه به این هیچی نخوردیم

!! حسابی گرسنمه\_

. : کوله پنیر یکمی خوراکی هست

. کولشو کنارش خوراکی های

. :خاله مریمتون کوله یکم خوراکی گذاشته،اونا

.هریه به نشونه سرتکون دادیم

\_ اینکه خوردیم حرکت کنیم.اخه دیر میشه هوا هم که دیگه تاریک شده،میگم حاجی خیلی

.عموعلی:فکر نمیکنم آروین جان،تقریبا بیشتر راهو رفتیم

...اهان،خوبه\_

لقمه پنیرو دهنم که په لحظه کردم یکم کنار بوته ها تاریکی چشم،شبیبه چشمای گربه  
!!!!بهمون

.بی توجه به گریه ای پایین

. که گرمای یکیو کنار کردم

!! واسه په یخ

خدایا شکر

که سری تکون

به... اینکه این دهن صدای جیبیغ به

!!زنی که ته فریاد میکشید صدای جیغ که لحظه همه رفتیم هنگ

آریا:

. آریا که نشسته

!!چیشد؟؟؟\_

...آریا: ...یکی به کر

! گوشه به چیزی به صدای هم که به نشسته

: ...

گوشه خونی

... علی:کار

!.. دیگه ای نکردن پاشید... باید بریم\_

... صدای قهقهه ... صدای گریه چندین

...جیغ گریه شیون

...خیلی وحشتناک هممون ایستاده خشک بودیم

...صداها همونطور که یهو به یهو هم

:سامی

...ووایییی ایناااا میترسممم

! چهارم میزد که ترسیدم

!صداها یهو

اوخیشششش

!واسه ثانیه فکر کردم اجنه ها که یهو صدای به زمین سریع کردم

...خدای آروینن

... روی زمین روی شکمش کشیده میشدو پای هم

...هممون دویدیم آروین

! میکرد

!!هرلحظه آروین بیشتر روی زمین کشیده میشدو یکی هم قهقهه میزد

\*\*\*\*\*

:آروین

... حسابی میسوخت زخمی خونی

... پای به میکند

!! میکنم یکی دستای قویش میکند

...صدای بچه ها صدای قهقه ترکیب

!!لعنتی جوری بی رحمانه زمین میکشید که کردم کلا جلوی بین

...!!!دردای خیلی ناپذیری ...

... ته فریاد میزنم

.....عوضیییییی کنن.... ..لعنتیییییییی

یه صدایی که ته میومد :

صداهای عجیب ماورایی ..نه صدای قهقه..نه صدای جیغ... دیگه خبری کشیده روی زمین ... صدای ناله  
...های صدای فریاد سامی علی بقیه میپیچید

میسوزه وحشتناکی ... به روی زمین شکم ... کلی میگرددمو به  
... میکشم..نای نگه

آریا: ...آرویییییییی

زیادی رفته...یعنی میمونم!!

نه نه نمیخواد ...نمیخوام

... علی: ... ..خدایا کمکش کن

!!همه نگرانی بهم

!!سامی گذاشته پاهاشو هی گریه میکنه!آخه یکی نیست بهش بگه که اینجوری گریه نمیکنه!! عین

...آریا هم هی اشک میریزه میکنه...حاجی هم بهمو میزنن

نمیخوام ...نمیخوامم...زندگی کنم برای کی؟به امید کی چی؟

مگه به زندگی میگن زندگی؟؟؟

این ماجراها یه فلک ...هه که شیک \* \* \* به زندگی نکیتیم...هه آخه حتی نیس چه موجودیم!! یه  
...انسانم؟مگه نامرئی میشه؟یا دابیش یه جنه؟یا...دیگه میشه

ته های انرژیم طوری که : ...یا...خمیر

... ..سامی... ..

... به ارومی آخرین صدایی که به خورد،صدای آریاو سامی گریه قهقه ای که ذهنم اکو میشد

\*\*\*\*\*

!هاهاهاها...آروین،آروین،آروین... شجاعی خواهرزاده عزیزم\_

مگه...مگه...!!! \_

... نیشخند ترسناکی بهم

!!! بیاد نزدیکم که کردم ترسید

میخ چشمای ترسناکش روی

!! نگاهشو کردم... کمال تعجبی نورانی رنگی میکرد

:لعنتیا!!!!!!

! به گیج زمین

آخرین لحظه که کردم آریا سامی حاجبو دیدم که حلقه روی پایه سامی، ولی رفته رفته که

\*\*\*\*

:سامی

!!نههههه این امکان ندارههههه... آریا آروین هنوز ... که ... نمیکنید\_

...آرویییییی

خونی آروینو گرفته هییی تکونش میدادم... غیر که آروین باشه... آریا هیچی نمیگفت  
... اشک میریخت... علیو هم میخوندن

!!! خوببو که سه تایی باهم داشتیم یکی یکی تداعی میشدن

!!!! :حاجیییی میکشه...حاجی

سریع کردم میگفت... آروین میکشید، کم کم کرد به زیادی که رفته بود، بیهوش

.ولی همین که جای شکر

\*\*\*\*\*

:سامی

... آروین زیاد اخه زیادی

!! کمک آریا بردیمش کنار همون تخته سنگه بزرگی که کنارش کرده بودیم... اخه وسایلمون هم همونجا

!آروین درازوندیمو هم جای قبلی که اتیش کرده بودیم اتیش کردیمو نشستیم

:اخه یعنی چی؟ چرا یهو اینجوری

!!... آریا شونه ای : که نمیدونم

... حاجیم

!همه سکوت کرده بودیم که دیدم صدای آروین

!!سریع کردم که مساوی هنگ کردنم

!!یه موهای مشکی \* \* که اسبی بسته کنار آروین نشسته میکرد

!حاجی هم متوجه ایستادیم همین آریا هم خودکار شه به ای که بهش زدیم بزنه

زیر \* : الرحیم

!!!ای این همیشه دفعه شکر کردنش آروینو به کشتن میداد... که اینبار همونو یه میفرسته دیار باقی

اولی

((:)) ...چیشدددد؟؟عه این

ولی چشمایی هنگ!! چمنی ... کشیده! \* ... چیزیه  
(:))ها!) غصه نخورین میده  
!! اروین ... این کارش ملایمی صدای

!! نه

\*\*\*\*\*

... هر لحظه یه عجیب  
... کم کم صدای ها کم هم دیگه نمی  
... هم آروین پایین تاریکی به  
... اوخیش، فکر میکردم اجنه میخوان یه کارایی کنن  
... عمو علی، آریا، محمد هر سه به  
... یهو بهوش یه ریز سرفه میکرد. پرید کولشقمقمه گرفته دهن آروین یکمشو . هم رفتیم کنار  
... آروین

... امیدوارم بهتر شه... فکر میکنم دیگه وقتشه آروین هم یکارایی بکنه

\*\*\*\*\*

آروین:

!! های روی ... خیلی سرفه میکردم  
گرفته ... لعنتی ضعیفم؟؟  
راسی که همه زمین کشیده زخمای کوشن !!  
!میشه یکی بهم بگه بیهوش چه اتفاقی که هیچ زخمی \_  
!حاجی: عجیبی

چی عمو علی؟ \_

!!...سامی دقایقی که بیهوش چیشد چی تعریف کرد  
!!یعنی که زخمای شه همونیه که دیدمش عجیب  
!همون انگشتی که انگاری خیلی

: خوبه آروین؟! هیییچ دردی نداری؟

!!!...نه کاملاً یه کوچولو سرگیجه \_

آریا: فکر کنم بهتر هرچه حرکت کنیم خیلی دیر

سامی: اهومم

..نه، یعنی باید اینکده دیرشه حرکت کنیم ولی باید این هراتفاقیه که تعریف کنم \_

!شاید بهتر باشه که بدونین

سامی:اهوم

...اریا کله سامیو :اهوم زهر حلاله، حناق چهلو هشت ساعته

سامی:

...اریا:

\_ عه کنین بشینین...

\*\*\*\*\*

...

!! های این ...

!!دهنای همشون

!! عموعلی عجیب فکر

عموعلی:آروین ... دیگه ای هم که عجیب باشه ظاهرهت ایجاد

!!یکمی فکر کردم، نه چیزی به نمیومد

\_ انه، یعنی چیزی یادم نمیداد همون باری که توماشین نامرئی کردم انرژیم تحلیل رفته کم کم بیهوش

عموعلی:اها...

...سامی:

!صدای شکستن سامی ادامه شه

! می کردم

! که هم

!...آریا: مهمونای \* \* کردن یکم شیطننت کنن ولی به بهتره بیوفتیم

!!! این که میترسه خیال اریا همه کرده همشون به میرسیدن

!!ولی هیچکی طوفانی ...هیچکس که های ریزو کوچیک

\*\*\*\*

...دیگه تقریبا رسیده بودیم...زمین ریزه ...کمی که رفتیم خرابه ها توی تاریکی مهتابی خودنمایی میکردن

! رسیدیم، بالاخره میتونم که نه حداکثر بیشترشونو بگیرم

میفهمم چیه اجنه چه دلیلی ... به لای خرابه که شدیم جلوی چوبی په خونه گلی خیلی قدیمی که تنها خونه منطقه ایستادیم

...خونه ای گنبدی

قدیمی که بر عکس قفای قدیمی دیگه که آهین به دیگه ای کوبوند به مدتی  
صدای جیر جیری

\*\*\*\*\*

!!یه چشمای مشکلی، موهای \* \* خرمایی نگرانی چشمایی که اشک ظاهر

یعنی بی بی اینه؟؟؟

!!!ولی اینکه خیلی جوونه

: اومدید؟؟اما دیر؟

!!!!بیبی...بی بی کتک ... میمیره

...به نمیتونست بزنه کلمات همه عجله رفتیم

کل فضای متشکل ...یکی تقریبا یکی دیگه هم که بی بی کوچیک...تاریک... خونه

!هم که کلا. سنگین برای که به خوبی می کردم

رفتیم بی بی کتک دهنش می ... کبودو جای !! پایه

!کبودو هم جای سیلی

\*\*\*\*\*

...به سختی میکشه

.همه بهت بودیمو تنها صدای سینه بی بی فین فین های به میرسید

...به بی بی به چشمای عسلی

اومدی... .. گفته... .. که...می...ای... \_

... اینکه ادامه علی صدای آرومی : باید ببریمش دکتر کمک کن کنیم

عموعلی به بی بی که بی بی به سختی به حرکت میاره:نه اینجا شهر خیلی راهه به بیمارستان نمی  
... ترجیح میدم اینجا بمیرم

. صدای بغضی به بی بی میگه: این حرفو، خواهش میکنم... گریه میکنه

بی بی: ...گریه...نک... .. همیشه...میشه... .. دقیقه... آروین ... تنها بزارید...

...آریا سامی اینکه بی بی میدونه به همراه بقیه بیرون

زیادی ... آروین باید پیداش کنی... .. نمیدونه با صدای بلندی میکشه کمی \* هاشو \_  
میکنه :

نمیدونه که ای... .. سیستان زندگی میکنه \_

... بلندی میگه

بخت ...کاملا هنگ کرده کم کم حرفهای بی بی ذهنم هجی می کردم که جمله بعدیش تیر خلاصی که به کل  
!!!هنگ کنه خیلی ها شه

... یه...یه... .. کامل...نیستی... به نیم... .. نیم اجنه ای...آروین یه دورگه...ای \_

... خیلی



بی بی : ... .. این... .. سعی...کن...حقیقتو...بپذیری...پیداش کن آروین...

... دیگه صدایی نشنیدم

... .. رفته...

چشمای پیرزن به آرومی ... صدای ناله های میشنیدم...گریه میکردن...بین صدای گریه صدای  
های ریز هم می ... به آرومی تاریکی ... کردم هزاران ایستادن...گاهی پوزخندی  
... \* های کریهشون بود،گاهی قیافه های میگرقتن...نگاهاشونو پیرزن میکردم

تهی هر حسی !!!پاهام

نه...نه...هیچ

! بهت...ناباوری

...به آرومی کردم دیدم که همگی ایستادن

زیر \* تسلیت میگم آرومی به که جیغ گریه به همراه بقیه بیرون خونه...  
!!!!نیستم.... نیستم

یهو ترکیدم:

اخه یعنی چی که یه عجیب غریبم؟؟! کی بدبختیام میشن؟؟؟اصلا هست

!!! به ... .. هنوز صدای گریه میومد... هنوز هم ذهن خیلی چیزها

...سومین آخرین سیگارمو کردم

نیم ساعتی میشد که همون حاله هنوز بیرون سروصدایی هم نمیومد... به  
!بیرون که میکرد موهای سیخ میشد

... به

!!!!«خیلی وقته کریهش نمیترسم...حتی اینکه بفهمم یه !هه..به آریا»

...سکوت بینمون صدای ترسناکش شکوند

! فضولیات ... .. آقای آروین میدونه چه ناقصیه+

گذشته چیه؟ \_

بی به

کجاس لعنتی؟ \_

... اخه عوضی

خواهر عزیزمم... غصه نخور،بزودی همه چیو میفهمی...اخه این حرفایی...نباید دورگه +  
!!میشدی،ولی حیف که رسیدنو نتونستیم کار پیرزن کنیم

... به این \_

...قهقه بلندی ..قهقه ای ترسناک

! صدایی که ته هابی قهقهش : ... دایی عزیزت

!!هرچند که نیسی... بابای عوضیته که هیلا به آتیش کشید

. آخرین غیب

...غیب اکوی قهقهه میبچید

!!!!!!زیر \* زمزمه کردم: به آتیش کشیده

\*\*\*\*\*

...سامی:هوی آریا بیا اینارو هم

!!آریا:سامی لهت نکردم

!!!!سامی:یعنی یه برداری واقعی یادت

... حیاط خونه بیرون به غرریدم:هردوتاتون خفه شید

! این چهار هرسه خیلی بودیم،الخصوص

! بی بی نزدیکای کنارخونش همونجایی که به گفته کرده کردیم

... هم عموعلی به ( بی بی ) هیچکسو نداشته

... بی بی هم که برگشتیم به روستای عموعلی

آریا سامی داریم برای به تهران میکنیمو میریزیم ماشین شهر برسونه  
!به سامی(پویا)میاد

آخه سامی آریا پیش تلفنی آریا هم قضیه ماشینو یه دلایل عجیب غریب پیچوند

!سامی:

...آریا:

! خداحافظی عموعلی ماشین شدیمو افتادیم

!حرفهای بی بی برای هیچکدوم بچه ها تعریف نکردم

!!فکر کنم اگه بهتر باشه میشه

!!وگرنه هم نمیداره

. افکارم که پلکهام به ارومی به

\*\*\*\*\*

زیر !! خوبی بهم میده... میبندمو میدم ... سردی

میکنم! میکنمو به برمیدرم! خدای اینجا که کسی نیست... که کردم!!

میگیرمو به هواکش میکنم!!\_لعنتی این چیه دیگه!!!! میخ ! هیچ تکونی به صورتک وحشتناک!!موهای  
که ...لبایی دندونای خونی، چشمایی مشکی مردمک سفید!!

یه ترسناک بینی که شکل بینی خوک!!شاید برای چندثانیه هیچ پلکی به صورتک خیره ولی یهو میبندمو  
عمیقی میکشمو به صدای میدمو ذهنم تکرار میکنم:آروین به بیبا... یه توهم ... اینجا نیستن...!

میکنم به همون صورتک خیره میشم،هیچی !!\_هه توهمبه به به توی آینه پریده  
آریا میبینم!! لعنتیااااهمراه این شوک متوجه !!\_...خون؟؟؟صدای توی اکو میشه...به

میدوم...هرچی بیشتر میرم بیشتر میشه!!\_ کنید لعنتیای آشغالبرید به جهنممم! یا بهتر

کل میشه میاد...صدای هم ادامه ...دیوانه میخنده! گرفته!! میره

هجوم سایه هارو به میکنم!+آروین...آروین...هعی \_ن\_هعرق کردم... میزنم.آریا:هعی  
...داشتی کابوس میدیدی!!هوووف همش ...ولی وحشتناک !!\_ کجاییم؟محمد:نزدیکیم... نیم دیگه

میرسیم! آهانی میگم زیر لب سامی که نشسته زمانی که می‌رسم: ساعته که خوابیدم؟ سامی: به... اوکیسرمو به صندلی تکیه میدمو به کابوس وحشتناکم فکر میکنم... آریا: نمیخوای بگی چه کابوسی دیدی! نه... نمیخوام حرفی! تکونی دیگه هیچکس رسیدن به حرفی

چیست تنقلاتی که آریا بین خریده کرده سعی میکردم به چیزی فکر نکنم! پویا به سامی گفته که رسیده جایی که گذاشتیمو دقیقه دیگه هم میرسیم بسته چیست کردم که سامی کو بیید بهم: ای کو فنت بگیره! انترکیدی این همه خوردی؟؟ نمای ... میگفت خیلی!! ولی آروین هیچ به نه نمیگه: سامی: که نیس، معده ... هم هم آریا ریسه بریم! سامی: یه ساندویچ یه نوشابه خوردی اینم بسته چیست، شیکو مجلسی چیزی که رسیدیماز ماشین پیاده شدیمو سامی به پویا اینکه کجاییم اینا کردو کمی سروکله پویا هم پیدا پویا: ... همگی سری تکون دادیمو هم دادیم. سامی: اینجا کشوندتم... پویا: نه این چه حرفیه!! بریم حالا؟ سه تایی!!! تایید کردیمو تشکرو خداحافظی پویا شدیم

مسیر بچه ها شوخی میکردنو خوبی بینشون لبخندهای ظاهری هم تاحدودی کرده که خوبه... باید به برنامه ریزی میدادم. باید سیستان پیدا کنم... ولی تنهایی! نه آریا نه سامی هیشکدومشون نباید بفهمند! نمیخوام بیوفتن... \*\*\*\*\* سامی: مطمئنی نمیخوای بیای خونه \_ خیلی وقته خونه نبودم، شماهام خسته اید نمیشم... سامی: عه این چه حرفیه! این حرفای نداریم... هر جور راحتی اوکی خداحافظ سامی آریا تکون ... پویا هم خونه باکلید باز کردمو که یکی لای! آروین... اینکه میدونست با ابروهای درهم کامل کردمو بهش: بفرمایید... میتونم بیام! \_ باید که بیایید! + همون ی به عجیب غریبم!! ... شماها کی میخوان بر دارین؟! نمیکنین؟! هااا؟؟ عمیقی کشیدم عصبانیتیم فروکش کنه!! کردم، پوووووف... اینجا که غیب شه؟؟ ههدر کردم... مستقیم البته کمی خوابی که دیده مختصری که باحوله خشک میکردم که یهو دیدم به چیزی سایه... بصدای تقریبا خونسردی: فکر میکنم این مزیت های دورگه بودن که میکنم... آفرین... فکر نمیکردم متوجه کارایی که میتونی بدی بشی! \_ همیشه به همون برگردی... اینجوری که یه میزنم میشه آدمای داشته .... یه لحظه به یه تبدیل ... یه که کمی... چشمایی که بینهایت عجیب زیبا ... یه سیشرترت کلاه خاکستری مشکى... میدونم که خیلی قیافم: \_ ... قیافه خوبی داری! \_ فکر میکردم قیافه جالبی نداری!! بگذریم... نمیخوای بگی اومدی .. + همیشه بری بپوشی؟! پاک یادم رفته ...

!! که بیرون بلبلی بهم

یه جنی دیگه نه؟؟؟ \_

! اهوم... نمایی +

برای یه لحظه شک کردم به این که وقایع زندگی یه خوابه... یه کابوس عجیب ترسناک...

به روی

: به سینه بهش پرسشی

! \_

!!! به +

برای چی اومدی اینجا؟؟ \_

!! اهان... به که برای خیر +

: گوشه جویدمو بهش غریدم

بازی نمک ریختن چیه! \_

یعنی نمیدونی؟؟ +

چیو؟ \_



